

نقد پسااستعماری آثار روح انگیز شریفیان

فاطمه حیدری^۱، رویا ربیع زاده^۲



تاریخ دریافت: ۹۵/۰۳/۲۵

تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۳/۲۶

چکیده

مطالعات پسااستعماری یکی از رویکردهای انتقادی است که در دهه‌های اخیر در حوزه مطالعات فرهنگی به وجود آمده، این رویکرد در واقع بیانگر بازتاب نوعی واکنش به استعمار و میراث فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ناشی از آن است. مطالعات پسااستعماری بر نقش عوامل شناختی و فرهنگی تکیه دارد و تلاش می‌کند تا شیوه‌های متفاوتی را که استعمارگران در طول تاریخ به وسیله آنها به استعمار جوامع پرداخته‌اند فاش کند. توزیع نامتوازن ثروت و جمعیت که در دوران پسااستعماری نمود بیشتری پیدا کرد به افزایش روند مهاجرت دامن زد. مهاجرت هویت فردی را ذوب می‌کند و مفاهیمی همچون زبان، مکان، نژاد و برخوردها را دستخوش تغییر می‌کند. مهاجرت به عنوان پدیده‌ای نو، پیامی در دنیای پسااستعماری محسوب می‌شود و از دیدگاه‌های مختلف قابل بررسی است. در مقاله حاضر پس از تبیین اصول نظریه‌ی پسااستعماری و مولفه‌های آن، انعکاس آن را بر آثار روح انگیز شریفیان -نویسنده مهاجر ایرانی و ساکن لندن- مورد بررسی قرار می‌دهیم.

کلید واژه: پسااستعمارگرایی، ادبیات مهاجرت، روح انگیز شریفیان، چه کسی باور می‌کند رستم،

کارت پستال، روزی که هزار بار عاشق شدم.

۱- دانشجوی زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، کرج، ایران. fateme_heydari10@yahoo.com

۲- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران. rraizadeh@yahoo.com

مقدمه

نقد پسااستعماری از سلسله رویکردهای ادبی دهه‌های اخیر در حوزه‌ی مطالعات فرهنگی است که به بررسی آثار فرهنگی دوران پس از استقلال در سرزمین‌های استعمار شده‌ی پردازد. «به باور برخی از مفسران احتمالی توان سرآغاز نظریه‌ی پسااستعماری را هنگامی دانست که نخستین استعمارزده به وضعیت خود اندیشید و به بحث و جدل درباره‌ی آن پرداخت. برخی منابع تاریخ استفاده از این اصطلاح را به اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰ بازگردانده‌اند یعنی چند سال پس از استقلال هند و دورانی که مستعمره‌های استقلال طلب یکی پس از دیگری آزادی و استقلال خود را باز یافتند.» (شاهمیری، ۱۳۸۹: ۲۵)

اصطلاح پسااستعماری postcolonial را -با دو معنای متفاوت یعنی پس از استعمار و ضد استعمار- از جمله تحولات فرهنگی پس از جنگ جهانی دوم دانسته‌اند و مفهوم پسااستعماری بر دوران پس از استقلال جوامع استعمار شده اطلاق می‌گردد و تأثیر استعمار را بر فرهنگ این جوامع بررسی می‌کند. «امروزه بیشتر مفسران دو کتاب پوست سیاه، صورتک‌های سفید (۱۹۵۲) و نفرین شدگان زمین (۱۹۶۱) نوشته فرانتس فانون را متفق القول مبدآتکوین این نظریه‌ی دانند.» (همان، ۱۳۸۹: ۳۳)

ادبیات مهاجرت به روایت زندگی و مسائل اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مهاجران در سرزمین بیگانه می‌پردازد و حاصل مهاجرت‌های انبوه قرن بیستم و تحولات جهان در این دوران است. در ادبیات مهاجرت مفاهیمی چون دیگری، حاشیه، فرودست و شرق وقتی با مؤلفه‌های غربت، وطن، هویت، گم گشتگی و حسرت درهم می‌آمیزند «سبب آفرینش آثاری می‌شوند که در فضایی متفاوت با فضای وطن و نیز فضایی متفاوت با سرزمین جدید شکل می‌گیرند که می‌توان آن را هویت سرگردان نامید» (تفرشی مطلق ۱۳۸۹: ۲۱۹)

فرانتس فانون نسبت داد. فرانتس فانون متفکر الجزایری در دهه‌ی ۱۹۵۰ به طور مستقیم در شکل‌گیری این نظریه مؤثر بوده است و بیشتر تئوری‌های او پیرامون مسائل نژادی و جنبش‌های ضد استعماری همراه با خشونت است زیرا او احساسات ملی‌گرایانه را برای فائق آمدن بر استعمار کافی نمی‌دانست. وی معتقد است: «سفید پوست در زندان سفیدی خویش اسیر است. سیاه پوست در زندان سیاهی خویش. سعی ما این خواهد بود که تمایلات این خود شیفتگی دو گانه و انگیزه‌های الهام بخش آن را معلوم سازیم.» (فانون، ۱۳۵۳: ۸)

خاستگاه دیگر نقد پسااستعماری هندوستان با منتقدانی همچون هومی بابا و گایاتری چاکراورتی اسپیواک است. شیوه این منتقدان بیشتر معطوف به مسائل فرهنگی و مقابله نرم با استعمار است. هومی بابا در سال ۱۹۴۹ در هند به دنیا آمد، در بریتانیا تحصیلات دانشگاهی خود را به انجام رساند و از دانشگاه آکسفورد دکترا گرفت و در حال حاضر در دانشگاه هاروارد کری کرسی استادی در رشته مطالعات فرهنگی دارد. چندگانگی محل تولد، زندگی و تحصیل او موجب گشته که همچون ادوارد سعید یکی از مؤثرترین نظریه پردازان فرهنگ آوارگی و سرگردانی باشد. مطالعات وی به روابط روانشناختی بین استعمارگر و استعمار زده معطوف است و به مطالعه رفتار، زبان و ذهنیت استعمار زده و رابطه او با استعمارگر و تأثیر پذیری استعمارگر از او می‌پردازد و معتقد است استعمارگر و استعمار زده هر دو در تعامل با یکدیگر هستند. گایاتری اسپیواک نظریه پرداز و فیلسوف هندی یکی دیگر از منتقدان نظریه پسااستعماری است که در سال ۱۹۴۲ در هند به دنیا آمد. وی دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد خود را در دانشگاه کلکته به پایان رساند و از دانشگاه کرنل امریکا دکترا گرفت و در حال حاضر در دانشگاه کلمبیا کرسی استادی در رشته جامعه‌شناسی و ادبیات تطبیقی دارد. یکی دیگر از مهم‌ترین منتقدان نظریه پسااستعماری نویسنده فلسطینی

تبار، ادوارد سعید است که در یک خانواده عرب، مسیحی و ثروتمند به دنیا آمد و تحصیلات خود را در قاهره به پایان رساند و در سال ۱۹۴۷ همراه با خانواده به آمریکا پناهنده شد. «وی در سراسر عمر خود از احساس غربت و بیگانگی و هویت چند گانه فلسطینی، آمریکایی، عرب و مسیحی رنج می‌برد و خود را در جایی احساس می‌کرد که نباید در آن جا باشد و حسرت جایی رامی خورد که باید در آن جامی بود، اما نمی‌توانست باشد.» (سعید، ۲۳: ۱۳۸۶)

بسیاری شروع گفتمان پسااستعماری را به شکل آکادمیک به انتشار کتاب شرق شناسی (orientalism) ادوارد سعید در سال ۱۹۸۷ ربط می‌دهند. «هدف شرق شناسی، پدید آوردن تعریف مثبت از خویشتن‌های جوامع غربی در تقابل با جوامع شرقی است: جوامعی که غرب تمام خصلت‌های منفی‌ای را که مایل به پذیرفتن آنها در میان مردم جوامع خویش نیست بر آنان فرافکنی می‌کند به همین دلیل چینی‌ها یا اعراب و یا هر ملت آسیایی یا خاور میانه‌ای را که از لحاظ سیاسی مناسب‌تر باشند مردمان سنگدل، مودی، خبیث و حقه‌باز تعریف می‌کنند که به بی بند و باری و انحراف جنسی خو گرفته‌اند.» (تایسن، ۵۳۴: ۱۳۸۷) منتقدان و صاحب نظران نقد پسااستعماری در مورد دامنه‌ی تاریخی و جغرافیایی پسااستعماری اتفاق نظر ندارند از جمله قرار گرفتن مستعمره‌های سفید پسااستعماری‌نشین استرالیا، نیوزیلند و کانادا در حوزه مطالعات پسااستعماری که عده‌ای موافق و عده‌ای مخالف با آن هستند. به هر حال با وجود تمامی اختلاف نظرها در زمینه‌ی دامنه‌ی مطالعات پسااستعماری در زمینه موضوع و مباحث مورد مطالعه همگی منتقدان پسااستعماری باهم اشتراک نظر دارند.

نظریه پسااستعماری دارای حوزه‌ها و زمینه‌های متعدد است. پراکندگی این مطالعات در زمینه‌های مختلف سیاسی، ادبی، فرهنگی موجب گسترش بنیادهای مفهومی این نظریه شده است. بنیادی‌ترین مفاهیم نظریه پسااستعماری عبارتند از: «شرق شناسی،

اروپا محوری، مرکز و حاشیه، فرودست، زبان، تقلید، نژاد، دیگری، جنسیت، دورگه بودگی. شرق شناسی در عام ترین مفهوم خود می تواند به معنی بنیادی آکادمیک تعریف شود که زبان‌ها و فرهنگ شرق را مطالعه می کند.» (شاهمیری، ۱۳۸۹: ۵۲)

«ادوارد سعید معتقد است هر آن کس که درباره‌ی مشرق زمین تدریس یا تحقیق می کند یا چیزی می نویسد شرق شناس است و کاری که انجام می دهد شرق شناسی است.» (سعید، ۱۳۸۶: ۲۱) وی در کتاب شرق شناسی شرق را دارای تاریخ، سنت و زبان خاص خود توصیف می کند اما برای واقعیت بخشیدن به آن از زبان استعمار سود می جوید و به شیوه ای کاملاً علمی با آنها به گفتگو می پردازد. «از دیدگاه سعید مغرب زمین، انسان شرق زمینی را غیرمنطقی، فاسد، کودک منش و دیگرگونه می داند. بنابراین انسان اروپایی منطقی، با تقوا، بالغ و طبیعی تا نرمال به شمار می رود.» (همان، ۱۳۸۶: ۷۱) شرق همواره در حکم ابزاری برای معرفی هرچه بهتر غرب در مقام مقایسه و نشان دادن برتری غرب بر شرق بوده است و شرق به غرب کمک کرده از نظر شکل، شخصیت و تجربه بهتر و برتر معرفی گردد. بریان. اس. ترنر، استاد جامعه شناسی دانشگاه کمبریج و دارای مطالعات قابل توجه در حوزه های مختلف جامعه شناسی است وی نگاه ویژه ای به شرق شناسی ادوارد سعید داشته و بسیاری از نظرات وی را تأیید نموده از جمله اینکه «غرب، برای توسعه تمدنی خودش به پروژه دیگر سازی همت گمارده و از طریق مطالعات شرقی اندیشمندان را جاده صاف کن استعمار قرار داده است.» (ترنر، ۱۳۹۰: ۱۴)

ادبیات مهاجرت

مهاجرت، ترک اجباری یا اختیاری سرزمین مادری و یا محل اقامت و اقامت گزیدن در سرزمینی دیگر است. به هر حال مهاجرت مایه‌ی جدایی است و موجب

قطع ارتباط و ایجاد فاصله و شکاف. شکاف میان دو دنیا، میان زادگاه و سرزمین بیگانه. مهاجرت می‌تواند پدیده‌ای آگاهانه و انتخابی و یا ناگزیر و اجباری باشد. مسائل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و جنگ به جریان مهاجرت دامن می‌زند و غالباً موج مهاجرت از سوی کشورهای توسعه یافته و یا در حال توسعه صورت گیرد و از پیامدهای دنیای پسااستعماری محسوب می‌شود. توزیع نامتوازن ثروت و جمعیت که در دوران پسااستعماری بارزتر است در افزایش روند مهاجرت بسیار مؤثر است و در بلند مدت منجر به خروج دانش، سرمایه و نیروی مولد از کشور می‌گردد. این امر با فرهنگ و زبان هر دو کشور مهاجرپذیر و مهاجر فرست ارتباط دارد و به ایجاد نوع جدیدی از ادبیات بینابینی می‌انجامد که از آن با عنوان ادبیات مهاجرت یاد می‌شود؛ این نوع ادبیات هم از لحاظ سبک ادبی و هم از جنبه محتوایی با ادبیات هر دو کشور متفاوت است. قدمت ادبیات مهاجرت و تبعید، در ایران به اواخر دوران قاجار و ورود ایران به دنیای استعماری قرن نوزدهم باز می‌گردد. این ژانر ادبی به روایت زندگی و مسائل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مهاجران در سرزمین بیگانه می‌پردازد. هویت فرد مهاجر تحت تأثیر محیط جدید ذوب می‌گردد و مفاهیمی چون زبان، مکان، زمان و نژاد را دستخوش تغییر می‌کند و این تغییرات باعث می‌شود که مهاجران به دنیای درون و خاطرات گذشته خودشان پناه ببرند. در چنین فضایی نویسنده مهاجر با قدرت خیال و هنر نویسندگی درونیات خود را بازنمایی می‌کند. درد غربت، غم جدایی از خانواده و زادگاه، سرگشتگی و گم گشتگی هویت از مضامین ادبیات مهاجرت به شمار می‌آید. در حقیقت نویسنده‌ی پسااستعماری و مهاجر هر دو برای تعامل و تبادل اندیشه به زبان دیگری متوسل می‌شوند اما درعین حال نمی‌توانند هویت گذشته و زبان مادری خود را نیز نادیده بگیرند از این رو هر دو در فضایی بینابین سکنی می‌گزینند. ادبیات مهاجرت مرکزیت ادبی ندارد، در حاشیه و گمنام است. مهاجر در ابتدای

هجرت خود با فکر موقتی بودن شرایط احساس سردرگمی و گیجی دارد و در مرحله بعد با روبرو شدن با مشکلات غربت دچار بحران روحی می‌شود و به ناستالژی و خاطرات گذشته خود پناه می‌برد و هویت او به مثابه خرده فرهنگی است که در حاشیه فرهنگ اصلی حاکم رشد نموده است. نویسندگان ادبیات مهاجرت ایران بیشتر به خاطره‌ها و شرح دلتنگی‌های دور از وطن و مشکلات مهاجران و نحوه برخورد آنها با مشکلات پرداخته‌اند. زنان داستان نویس مهاجر در رشد و گسترش ادبیات مهاجرت سهم بسزایی داشته‌اند و اغلب سرگشتگی هویت و مصائب و مشکلات زن بودن را به موازات هم به تصویر کشیده‌اند. «ادبیات زنان رنگین پوست، زنان مهاجر، وسیله موفقی برای بیان دشواری‌های خاص هویت فرهنگی و هویت جنسیت است.» (گرین، ۱۳۸۳: ۴۳۰) زنان نویسنده به باز نمایی خواسته‌ها، رنج‌ها و مکنونات قلبی زنان می‌پردازند که در متون مردان نادیده انگاشته شده است. در این آثار، از حذف زنان توسط نظام مرد سالار، نادیده گرفتن زنان مهاجر، بحران هویت آنان در غربت سخن گفته می‌شود، که در واقع ظلم مضاعفی است که اسپیواک از آن نام می‌برد. در داستان چه کسی باور می‌کند رستم در واقع نمونه‌ای آشکار از یک مهاجرت اختیاری، رمان کارت پستال نمونه‌ای از مهاجرت اجباری و مجموعه داستان روزی که هزار بار عاشق شدم نمونه‌ی خوبی از مهاجرت‌های اجباری و اختیاری رامی توان دید.

روح انگیز شریفیان

روح انگیز شریفیان نویسنده و مترجم ایرانی است که در سال ۱۳۲۰ در تهران متولد شد و پس از دریافت دیپلم ادبی و تکمیل دوره‌ی موسیقی پیانو در کنسرواتوار تهران برای ادامه تحصیل عازم کشور اتریش شد. وی فارغ التحصیل رشته روانشناسی با گرایش تعلیم و تربیت است و قصه‌گویی را از همان دوران نوجوانی برای هم

کلاسی‌ها و بچه‌های فامیل آغاز نمود. خوانندگان ایرانی روح انگیز شریفیان را با آثار زیر می‌شناسند:

رمان چه کسی باور می‌کند رستم (۱۳۸۲) برنده جایزه‌ی ادبی گلشیری؛ مجموعه داستان روزی که هزار بار عاشق شدم (۱۳۸۶)؛ رمان کارت پستال (۱۳۸۷)؛ خانم شریفیان آثاری نیز در حوزه‌ی تعلیم و تربیت و ترجمه دارند.

رمان چه کسی باور می‌کند رستم

«چه کسی باور می‌کند رستم» رمانی زن محور و از نوع ادبیات مهاجرت از زبان شورا، زنی مهاجر در شرح دوری از وطن، هویت، عشق و با دیدگاه روان‌شناسانه نگاشته شده است «تو که رفته بودی سفر مملکت را آب برد» شریفیان، (۱۳۹۳:۵) نویسنده با انتخاب راوی زن به عنوان شخصیت اصلی داستان غیر از مسائل مهاجرت، دغدغه و مسائل مربوط به زنان را نیز مورد توجه قرار داده است.

درون مایه اصلی داستان ناظر بر بیگانگی، آوارگی، سردرگمی، غربت، دوگانگی فرهنگی، حسرت و نوستالژی بازگشت به گذشته است که توأمان با عشق و محبت مطرح می‌شود. شورا شخصیت اصلی این داستان در پی عشق و علاقه به جهان ازدواج با اوک ه جوانی تحصیلکرده و اروپائی است با میل و اراده از ایران مهاجرت می‌کند ولی با وجود گذشت سالها نه تنها به زندگی در غرب عادت نکرده بلکه روزبه روز دل بستگی و گره‌خوردگی‌اش به گذشته و سنت‌ها و باورهای ایرانی بیشتر می‌شود. و در مواجهه با زندگی در غربت دچار دوگانگی شده و بین تعلقات و باورهای گذشته خود و غربت سرگردان است. اگرچه در ایران زندگی نمی‌کند ذهن و فکرش در ایران و در پیوند با گذشته سیر می‌کند. او در تقابل بین وطن/غربت، خود/دیگری و سنت/تجدد سرگشته است. این نوع سرگشتگی و حیرانی از عمده‌ترین

چالش‌ها و پیامدهای مهاجرت است» آنکه می‌رود نه اینجاست نه آنجا. همیشه طرف دیگر است انگار هاله‌ای دورش را گرفته». همان، (۱۳۹۳:۲۲۰) فرانتس فانون در کتاب پوست سیاه، صورتک‌های سفید نخستین بار مفهوم تقلید را مطرح نمود. به نظر وی مردمان استعمار زده مجبور به ترک باورهای سنتی، خودبودگی و هویت می‌شوند و یاد می‌گیرند تا هویتشان را به مسخره بگیرند و اغلب از اربابان استعماری خود تقلید کنند. «وقتی گفتمان استعماری با منع کردن عادت‌ها، انگارها، نهادها و ارزش‌های فرهنگی استعمارزده، سوژه استعماری را به تقلید از استعمارگر تشویق می‌کند، نتیجه هرگز تولید صرف آن ویژگی نیست. نتیجه اغلب نسخه‌ی بدلی مبهم و تیره و تار از استعمارگر است که اغلب برای او بسیار تهدیدآمیز است.» (شاهمیری، ۱۳۸۹:۱۶۹)

شورا مجبور است از فرهنگ و معیارها و باورهای کشور میزبان تبعیت کند: «آن چه می‌گفتم، فکر و عقیده‌ام نبود چیزی بود که از من انتظار داشتند.» (شریفیان، ۱۳۹۳:۱۵۳)

رستم دومین شخصیت مهم داستان است که محور تمام دل بستگی‌ها، دوستی‌ها و خاطرات شیرین راوی داستان است. «تو تنها دوستی بودی که داشتم، تو کودکی‌ام بودی، هویتم بودی، همه چیزم بودی.» (همان، ۱۳۹۳:۲۴) نام رستم شخصیت مورد علاقه‌ی راوی، نماد قدرت، عظمت، نیکی و وطن با نگرشی آگاهانه انتخاب شده بیانگر علاقه و پابندی راوی به حفظ سنن و آداب رسوم ملی او است. با عبور قطار از ایستگاه‌های مختلف و گذر زمان شورا به واکاوی لایه‌های پنهان ذهنش می‌پردازد و عشق خود را به رستم کشف می‌کند. «کاش هیچ وقت بزرگ نمی‌شدیم. کاش هرگز به سنی نمی‌رسیدم که عاشق شوم و همه چیز را بگذارم و بروم و نگاهم همیشه به پشت سرم باشد و ذهنم با آنها که به جا گذاشته بودم...» (همان، ۱۳۹۳:۲۱۶) جهان، همسر راوی نمادی از دنیای فریبنده‌ی غرب است که شورا با مردی زندگی می‌کند که با او غریبه است و فاصله فرهنگی و احساسی شدیدی بین آنها وجود دارد.. خود می‌گوید: «انبوه روزنامه،

دیوارهایی که ما را از هم جدا می‌کند...» (همان، ۱۳۹۳:۵) «جهان از کنار روزنامه نگاهی به من می‌اندازد، نگاهی بیشتر از سر عادت تا توجه» (همان، ۱۳۹۳:۳۵) ستاره دخترش نمادی از سوغات و رهاورد غرب که به دلیل فاصله‌های فرهنگی موجود هرگز نمی‌تواند الفت و دوستی میان آنها ایجاد شود. ستاره به قول راوی داستان به اندازه ستاره‌های آسمان از وی دور است او نه تنها خاطرات، باورها و تجربیات شورا را به همراه ندارد بلکه با خود او نیز بیگانه است. «ستاره من حتی زبان آن ستاره بچگی‌هایم را به زحمت می‌فهمد.... آنها مانند دو ستاره‌اند که سال‌های نوری زیادی با هم فاصله دارند.» (همان، ۱۳۹۳:۱۲۲) «ستاره می‌خواهد از خانواده جدا شود می‌گوید: «دوستان من همه از پدر و مادرشان جدا زندگی می‌کنند.» (همان، ۱۳۹۳:۱۲۵) اما راوی بنا بر سنت‌های فرهنگی معتقد است: «بچه‌ها نباید ریشه‌هایشان را از دست بدهند.» (همان، ۱۳۹۳:۱۲۹) بن مایه اصلی این تفکر را باید در نوع اندیشه مدرن غربی که بر فردیت فرد استوار است جستجو کرد که حاصل آن گسست نسل‌ها و خانواده و از دیگر پیامدهای مهاجرت است. اروپا محوری یعنی اروپا مرکز جهان است و فرهنگ آن بر دیگر فرهنگ‌ها برتری دارد. اروپایی‌ها در تعاریفی که در تقابل با تعریف از خود به کار می‌برند مانند بدوی در مقابل متمدن و یا شرق در مقابل غرب، اروپا محوری را اثبات می‌کنند. ستاره می‌گوید: «آداب و رسوم اینها (غربی‌ها) با ارزش است.» (همان، ۱۳۹۳:۱۲۶)

«از دید ستاره بزرگترین گناه ما این بود که نتوانسته بودیم کاملاً جذب تمدن غرب شویم.» (همان، ۱۳۹۳:۱۲۳)

زبان حامل ذخایر فرهنگی است. مهاجر با پذیرش زبان کشور میزبان از به کارگیری زبان بومی باز می‌ماند و به تدریج به کاربرد نوعی زبان اختلاطی دست می‌یابد، ستاره می‌گوید: «مامی... بارها به او گفته ام مرا مامی صدا نزنند. در جوابم خندیده و گفته: چرا...» (همان، ۱۳۹۳:۲۴۸)

خانه محل امن زندگی یکی از پرکاربردترین موضوعات ادبیات مهاجرت است که همواره مهاجران با یادآوردن آن، وطن و خاطرات مربوط به آن را در ذهن تداعی می‌کنند. نام داستان نیز یادآور نوعی ناباوری و عدم تمایل او برای پذیرش این بی‌هویتی، سرگشتگی و سر درگمی از هویت اصلی است. این نام با بسامد بالا (تقریباً ۱۳۴ بار) در طول رمان به کار رفته که بیانگر هویت و ملیت ایرانی نویسنده است. وی با استفاده از نام "رستم" در عنوان داستان به شکل نمادین و بر مفهوم هویت و ملیت ایرانی تأکید نموده است. «از این می‌ترسم که تو را، هستی ام را، وطنم را در دست‌های او از دست بدهم...» (همان، ۱۳۹۳: ۲۴۴) «رستم و سهراب تنها یک تراژدی نیست، یک فرهنگ است.» (همان، ۱۳۹۳: ۱۵۳) رمان چه کسی باور می‌کند رستم در واقع تصویری نوستالژیک از عشق جامانده در سرزمین مادری و مرثیه‌ای در رثای عشق واقعی، وطن و هویت است که با روایت از دست دادن رستم - نماد وطن و اساطیر ملی - به شرح گم‌گشتگی هویت و بی‌وطنی خود می‌پردازد. «خانه‌ی پاپا و خانم بهترین خانه‌ی دنیا بود.» (همان، ۱۳۹۳: ۱۸) «او نمی‌داند دنیای من همه حسرت آن چیزهایی است که از دست داده ام.» (همان، ۱۳۹۳: ۱۲۸) این رمان داستان مهاجرانی است که از ریشه‌های سرزمین مادریشان جدا مانده‌اند و در گوشه‌ی غربت به ناچار عنوان دیگری را به عنوان هویت جدیدشان پذیرفته‌اند.

یکی از بحث‌برانگیزترین موضوعات نظریه‌ی پسااستعماری اصطلاح دو رگه بودگی است، فرد مهاجر در فضایی جدید نسبت به فضای قبل قرار می‌گیرد و طبعاً در این فضای جدید فرهنگی جدید ناچار و ناخودآگاه به ترکیب و اختلاط دو فرهنگ استعمارکننده و استعمارشده می‌پردازد و در فضایی متناقض و دو سویه و میانی دچار سرگردانی می‌شود، جک دوست شورا که خود مهاجری از کشور چکسلواکی است در اینباره می‌گوید: «ما مثل حیوانات دریایی از آب بیرون افتاده می‌شویم. به زندگی

در کنار آمدن با واقعیت‌های مهاجرت و پذیرش زندگی جدید و عبور از سنت‌ها مطرح شده است. رمان در فضای میان دغدغه‌های مهاجرت و دغدغه‌های زنانه در نوسان است. نویسنده علاوه بر به تصویر کشیدن مسئله مهاجرت مشکلات زنان و جبر و تحمیل موقعیت بر زنان را نیز به تصویر می‌کشد. پروا شخصیت اصلی رمان در طی یک مهاجرت اجباری و یا به قول خودش تبعید، ناخواسته مجبور به ترک کشور و خانواده‌ی خود می‌شود. «سحرمی گفت: زندگی مانند موج است، آدم را به این سو و آن سو پرتاب می‌کند. راست می‌گفت. یکی از این موج‌ها بود که او را در شانزده سالگی به این سوی دنیا پرتاب کرد...» (شریفیان، ۱۳۹۲: ۱۴) او پس از ورود به لندن از سر لجاجت تصمیم می‌گیرد هرگز به ایران باز نگردد. ذهنش همواره در بحرانی از هویت دوگانه معلق است. وی خاطراتش را از ایران تنها در گوشه‌ای از موزه بریتانیا با نام ایران واکاوی و بازیابی می‌کند؛ تصور او از ایران در گوشه‌ای از ذهنش همچون موزه‌ای در دل تاریخ باقی مانده و دیگر زنده نمی‌شود. خانه پدری نمادی از ایران است که پروا ناخواسته مجبور به ترک آن شده و ارسال آن با یادآوری خاطرات و حقایق اندیشه رفتن را به سحر و پروا القامی کند.

«کسی که وطنش را در کودکی از دست داده دیگر هرگز وطنی نخواهد داشت.» (همان، ۱۳۹۲: ۹۰) او ایران را تنها از پشت دیوار شیشه‌های خاطراتش به یاد می‌آورد و می‌خواهد که با فراموشی خود را در مسیری دیگر از زندگی قرار دهد. رفتن به غربت «مثل پرتاب شدن است. پرتاب شدن به جایی دور و بی بازگشت. تبعید تبعید است چه رم چه لندن چه بهشت چه جهنم فرق نمی‌کند.» (همان، ۱۳۹۲: ۱۴) پروا همه جا غریبه است نه خودش را از آن سرزمینی می‌داند که کودکی‌اش را آنجا گذرانده و نه از آن جایی که در آن زندگی می‌کند. «رفتن یعنی کنده شدن از هر دو جا» (همان، ۱۳۹۲: ۱۱۸) او خود را در وطن جدید نیز راحت نمی‌یابد، زیرا از دیدگاه

غربیان انسان شرقی مهاجر فردی دیگر و غیر خودی است هر چند به عنوان مهاجر در کنار او زندگی می‌کند «مغرب زمین، انسان مشرق زمینی را غیر منطقی، فاسد، کودک منش و دیگرگونه می‌داند.» (سعید، ۱۳۸۶:۷۱)

«دیگری در عمومی ترین سطح، به رابطه ای دو قطبی بین یک سوژه و یک فرد یا یک چیز اشاره دارد که متفاوت یا غیر است و به مثابه ناخود تعریف و تثبیت شده است.» (شاهمیری، ۱۳۸۹:۱۱۰)

پروا با خود می‌اندیشید: «اگر پدر و مادرش کمی صبور بودند و منطقی تر رفتار می‌کردند... حالا آدم دیگری نبود، در جایی دیگر...» (شریفیان، ۱۳۹۲:۳۰)

«تو مزاحمی و به این زمان و مکان تعلق نداری. پناهنده‌ای هستی که از موطن و خاستگاه خویشتن بریده ای، وجودت، باورهایت، زبان و آرزوهایت، عادات و عواطف را در پی خود به فضای نامحسوس و غریب دنیاها می‌شناخته می‌کسانی. هر آنچه در این تجربه‌ی دردناک و خام جدایی و ناآرامی، جا به جایی و فراموشی اجباری روی می‌دهد، تجربه‌ی مشقت بار ولی سازنده‌ی پسااستعمارگری را به شیوه‌ای متناقض تشدید می‌کند.» (یانگ، ۱۳۹۱:۲۲)

پروا تمام عشقش را معطوف فرزندانی کرده که حالا پس از اتمام تحصیلاتشان به دنبال کار خود رفته و او را تنها و سرگشته رها نموده‌اند حتی همسرش اربلان نیز او را رها کرده و با سحر دخترش به ایران بازگشته است. اربلان می‌گفت: «دلَم می‌خواهد جایی باشم که هر چه را در اطرافم می‌گذرد بفهمم... سکوت هارا، اشاره‌ها را...» (همان، ۱۳۹۲:۱۹۸)

زبان به عنوان یکی از مصادیق فرهنگی همواره در راستای تحولات فرهنگی در جریان بوده است. کشور میزبان با تحمیل زبان خود بر زندگی مهاجران، سلطه و نظارت خود را وسعت می‌بخشد و حیات فرهنگ مهاجر را زیر نفوذ می‌گیرد

و پیشینه‌ی ذهنی فرهنگی - اجتماعی میهمان را تحت غلبه و وی را در برزخی از دوگانگی هویت قرار می‌دهد.

سحر نمادی از خود واقعی پروا است که بی پروا و ترس از چیزی به خواسته خود جامه عمل می‌پوشد زیرا خود واقعی یا سحر میل به بازگشت به وطن را دارد و پروا خود غیر واقعی و دروغینی است در دنیایی بیگانه که به ناچار در آن زندگی می‌کند. پروا درد دوری و غربت، دلتنگی، و علاقه به هویت ملی و وطن را در لایه‌های ذهنش پنهان ساخته و از سر لجاجت می‌خواهد آنها را فراموش کند و سحر با تلاشی وصف ناپذیر سعی در یادآوری آن لایه‌های پنهان در وجود پروا دارد. سحر گفت: «آن جا زندگی وجود دارد. اینجا باید زندگی را در هر قدم برای خودت بیافرینی.» (همان، ۱۳۹۲: ۵۵)

اروپا محوری از مهم‌ترین و اصلی‌ترین مسائلی منتقدان پسااستعماری است، ادوارد سعید در کتاب شرق شناسی به دفعات بر آن تأکید نموده است. از نظر سعید: «گفتمان استعمار مبتنی بر این اندیشه است که در جهان، غربی‌ها هستند و شرقی‌ها باید تحت سلطه باشند و این سلطه معمولاً بدان معنی است که باید اراضیشان تحت اشغال قرار گیرد، امور درونی شان قویا تحت نظارت و کنترل باشد و جان و مالشان تحت اختیار این یا آن قدرت غربی باشد» (سعید، ۱۳۸۶: ۶۶) «شرق شناسی نوعی تصور و عقیده‌ی جمعی است که به ما اروپایی‌ها در مقابل همه‌ی «آنها» غیر اروپایی‌ها هویت می‌بخشد و در واقع می‌توان استدلال نمود که یکی از عناصر عمده در فرهنگ اروپایی... این اندیشه است که هویت انسان اروپایی در مقایسه با تمام افراد و فرهنگ‌های غیر اروپایی در سطح متعال قرار دارد.» (سعید، ۱۳۸۶: ۲۳) گفتمان اروپا محوری با تعریف مجموعه‌ای از فضایل و خصایص مثبت برای غرب آن را در تقابل با دیگر جهانیان قرار می‌دهد، جهانیانی که در برابر غرب دارای ویژگی‌های منفی هستند و به این ترتیب با عظمت بخشیدن به خود، بقیه، دیگری و شرق را پست و حقیر می‌نمایاند و این موضوع، از

و سبب پرورش خیالات واهی و باطلی از یکدیگر می‌شود: «کمبود و ما داریم که اینطوری اینجا غریبیم و بی‌کسیم. نمی‌دونی چقدر خوششند... خوشا بحالشون... غم غریبی آدمو داغون می‌کنه.» (شریفیان، ۱۳۹۲: ۳۰) «انگار ما تو بهشتیم اونا تو جهنم..... اونا فکر می‌کنن ما این جا روز و شب تو کاباره و دانسینگ و سینما و لوایم. نمی‌دونند ما هم هزار جور درد بی‌درمون داریم» (همان، ۱۳۹۲: ۲۶)

در داستان آن جا کسی غریبه نبود به یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های ایرانیان مهاجر یعنی آبروداری و غرور و غیرت ایرانیان اشاره شده است. مهاجر ایرانی نباید مشاغل پست داشته باشد چراکه نه تنها آبروی خودش بلکه آبروی جامعه ایرانی را به خطر می‌اندازد. داستان نگرانی‌های کوچک ما با فضایی کاملاً برون مرزی بیانگر پذیرفتن آداب و رسوم کشور بیگانه است که همه‌ی ایرانیان مهاجر در آن اتفاق نظر ندارند از سوی دیگر همراه نشدن با چنین آداب و رسومی در کشور بیگانه چیزی جز مضاعف نمودن احساس تنهایی و غربت برای ایرانی مهاجر در پی ندارد. «شماها مگر مسلمان نیستید که عید مسیحی‌ها را جشن می‌گیرید؟» (همان، ۱۳۹۲: ۷۶) اما از سوی دیگر هم رنگ جماعت شدن نیز تبعات دیگری به دنبال خواهد داشت از جمله بحران هویت، دو گانه بودگی و تقلید. «نگران نباش مامان. خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو.» (همان، ۱۳۹۲: ۷۷) ایرانی ماندن یک مهاجر ایرانی در فراسوی این مصائب و مشکلات بسیار مهم‌تر از ایرانی بودن او است زیرا ایرانی ماندن به معنی زنده نگه داشتن فرهنگ و سنت این کهن بوم است. داستان هم سفر برخورد ایرانیان با هیپی‌ها، فانکی‌ها و دوجنسی‌ها را به تصویر می‌کشد، ایرانیان مقیم خارج کشور معاشرت با اینگونه افراد را نپذیرفته‌اند و در واقع آنها را نادیده می‌گیرند. «آره کسی ازش خوشش نمی‌آید. معلوم نیست زنه یا مرد. هیچ کس محلش نمی‌گذاره...» (همان، ۱۳۹۲: ۹۰)

فضاسازی و دیالوگ‌های داستان غذای پرنده‌ها یادت نرود در یک شهر غربی رخ داده

سعید نظریات خویش را از محدوده‌ی نژاد فراتر می‌برد و به مفاهیم کلی‌تر شرق و غرب بسط می‌دهد. در این مجموعه یکی از شخصیت‌ها به نام نریمان به صراحت این موضوع را بیان می‌کند: «ایران فرق می‌کند، اینجا به چشم دیگری به ما نگاه می‌کنند.» (شریفیان، ۱۳۹۲: ۵۳)

اختلاط فرهنگ بومی و فرهنگ میزبان ذهن مهاجر را درگیر هویت دو رگه بودن می‌کند: «مجید گفت: «ما هر جا باشیم ایرانی هستیم.» بهرام خندید: «با پاسپورت‌های انگلیسی در جیبمان.» (همان، ۱۳۹۲: ۳۴)

نتیجه

مؤلفه‌های نظریه پسااستعماری را می‌توان برای تحلیل آثار مربوط به ادبیات مهاجرت به کار برد؛ مفاهیمی هم چون شرق‌شناسی، فرودست، جنسیت، تقلید، دوگانه بودگی، دیگری و حاشیه وقتی با مؤلفه‌های غربت، وطن، هویت، گم‌گشتگی و حسرت در کنار هم قرار می‌گیرند موجب آفرینش آثاری می‌شوند که در فضایی متفاوت شکل گرفته‌اند و در حوزه‌ی ادبیات مهاجرت قرار می‌گیرند مهاجر بی وطن است و نسبت به وطن پیشین خود و نیز کشور بیگانه احساس غربت می‌کند؛ جغرافیای فرهنگی هویت فردی او را ذوب نموده مفاهیمی چون زبان، مکان، هویت و نژاد او را دست خوش تغییر می‌کنند. ادبیات مهاجرت صدای حاشیه و دیگری است که در مقابل صدا و فرهنگ غالب کشور بیگانه به دنبال اثبات هویت اصلی خود می‌گردد. آثار خانم شریفیان به عنوان یک زن مهاجر با داشتن مؤلفه‌های ادبیات مهاجرت در حوزه‌ی نقد پسااستعماری مورد بررسی قرار می‌گیرد. خانم شریفیان چالش بین سنت و تجدد، گسست نسلها، اضطراب، تناقض فرهنگی و بحران هویت را که مهاجران گرفتار آن هستند به خوبی به تصویر کشیده است و با پشت سر گذاشتن تجارب متفاوت در

زندگی به عنوان یک زن مهاجر در تلاش است که رنج مضاعف زنان مهاجری را به تصویر بکشد که بحران هویت حاصل از مهاجرت و مصائب زن بودن را به موازات هم متحمل شده‌اند. شریفیان از نسل اول مهاجران به شمار می‌آید اشخاص اصلی داستان‌های او را اینان تشکیل می‌دهند و ذهنیات نسل دوم از زاویه دید وی به تصویر کشیده شده‌اند. در داستان‌های او نسل اول مهاجران قادر به هماهنگی و پذیرش فضای ذهنی- فرهنگی بینابین نیستند اما نسل دوم مهاجران بیشتر تحت تاثیر فضای جدید قرار می‌گیرند و هویت خویش را در سیطره فرهنگ غالب کشور میزبان شکل می‌دهند، زبان غالب، آموزه‌ها و چارچوب‌های نهاده شده‌ی جامعه‌ی جدید آسان‌تر در ذهنشان می‌نشیند.

منابع

۱. اسپوواک، گایاتری چاکراورتی (۱۳۹۲) گایاتری چاکراورتی اسپوواک. ترجمه‌ی نجمه قابلی. تهران: بید گل
۲. تایسن، لوئیس (۱۳۸۷). نظریه‌های نقد ادبی معاصر. ترجمه‌ی مازیار حسین زاده و فاطمه حسینی. تهران: نگاه امروز و حکایت قلم نوین.
۳. تفرشی مطلق، لیلا (۱۳۸۹). مطالعات پسااستعماری در ادبیات مهاجرت. فصلنامه‌ی تخصصی علوم سیاسی. شماره دهم.
۴. ترنر، برایان اس. (۱۳۹۰). رویکردی جامعه‌شناختی به شرق‌شناسی، پست‌مدرنیسم و جهانی شدن. ترجمه محمد علی محمدی. تهران: شرکت بین‌المللی پژوهش و نشر یادآوران.
۵. سعید، ادوارد (۱۳۸۶). شرق‌شناسی. ترجمه لطفعلی خنجی. تهران: امیرکبیر.
۶. شاهمیری، آزاده (۱۳۸۹). نظریه و نقد پسااستعماری. تهران: علم.
۷. شریفیان، روح‌انگیز (۱۳۹۳). چه کسی باور می‌کند رستم. تهران: مروارید.
۸. شریفیان، روح‌انگیز (۱۳۹۲). کارت پستال. تهران: مروارید.
۹. شریفیان، روح‌انگیز (۱۳۹۲). روزی که هزار بار عاشق شدم. تهران: مروارید.
۱۰. فانون، فرانتس (۱۳۵۳). پوست سیاه و صورتک‌های سفید. ترجمه‌ی محمد امین کاردان. تهران: خوارزمی.
۱۱. گرین، کیت و جیل لبیهان (۱۳۸۳). درسنامه‌ی نظریه و نقد ادبی. ترجمه‌ی لیلا بهرانی محمدی. تهران: انتشارات روز نگار.
۱۲. یانگ، رابرت جی. سی (۱۳۹۱). درآمدی اجمالی بر پسااستعمارگری. ترجمه فاطمه مدرس، فرح قادری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.